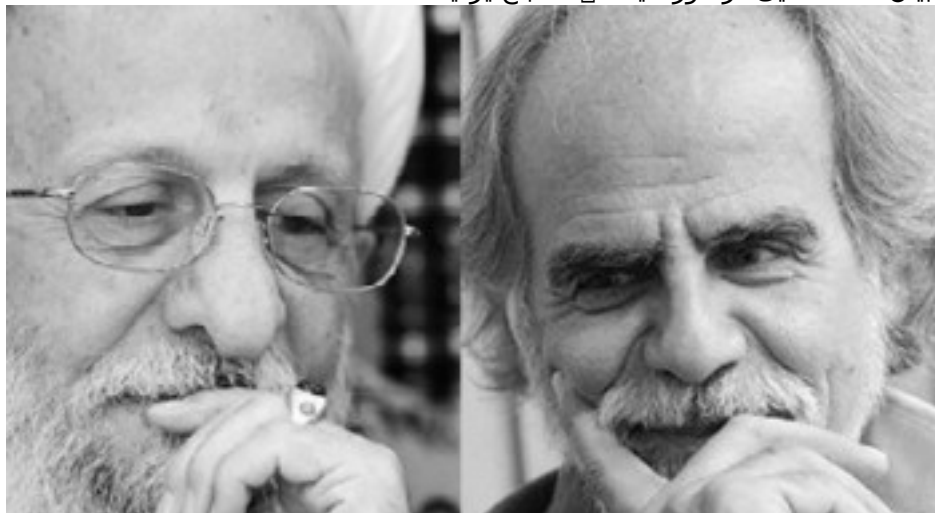


در مدرسه منتظره یا حقانیه قم آقای بهشتی و مصباح دو چهره ای بودند که وزانت علمیشان بیش از بقیه بود و اتفاقا در تقابل حادی هم با هم بودند.

بیان ناگفته هایی در مورد آیت ا [مصباح یزدی؛



استاد مصطفی ملکیان طی مصاحبه ای به بیان ناگفته هایی در مورد آیت ا [مصباح یزدی پرداخته است. به گزارش اسپادانا خبر، ملکیان با اشاره به نگاه آیت ا [مصباح یزدی به مبارزات پیش از انقلاب می گوید: "در زمانی که من با ایشان بودم خودم خیلی موافق انقلاب اسلامی ایران و جمهوری اسلامی بودم و خیلی علاقه شخصی به آقای خمینی داشتم. در آن زمان ولی در نشست و برخاست هایی که من با آقای مصباح داشتم همیشه یک نوع بی اعتنایی به این امور می دیدم و شیفتگی ای که من در آن زمان نسبت به آقای خمینی داشتم در آقای مصباح دیده نمی شد. مصباح اطرافیان خودشان را به جد از اینکه در جنگ شرکت کنند باز می داشت."

از سال 58 که من ساکن قم شدم تماس نزدیک با آقای مصباح پیدا کردم ولی یکی از نکاتی که کاملا درباره آن دوران من تحریف شده است و به دروغ گفته شده این است که به صورتی آن دوران بیان شده که گویا من شاگردی آقای مصباح را می کردم، من فقط و فقط علم النفس اسفار را در جلسات درس ایشان شرکت کردم. من دو کار دیگر در ارتباط با آقای مصباح داشتم یکی اینکه من مدت مدیدی آثار آقای مصباح را به تعبیری که گاهی هم در مقدمه های آن آثار به کار رفته نگارش و تنظیم می کردم، معمولا آقای مصباح درسی را طی چندجلسه می گفتند، صورت شفاهی به صورت نوشتاری تبدیل می شد و به عنوان ماده خام در اختیار من قرار می گرفت و من از مجموع این مواد خام با افزوده هایی که معمولا کم هم نبود کتابی تدوین می کردم. مثلا کتاب فراسوی مارکسیسم، کتاب جامعه و تاریخ در قرآن، فلسفه اخلاق، حقوق در قرآن، سیاست در قرآن و ... این یک کار بود که من می کردم که واقعا در این کار گاهی حجم نوشته من 4 تا 5 برابر ماده خام اولیه بود که من تنظیم مجدد می کردم و معمولا به کتاب های دیگر هم برای تکمیل بحث زیاد رجوع می کردم.

کتاب هایی که شما در منابع و مآخذ این آثار می بینید هیچ کدام مورد رجوع خود آقای مصباح یزدی نبودند همه را من رجوع کردم. مثلا وقتی جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن تدریس شد فقط آقای مصباح توجه شان به کتاب جامعه و تاریخ در سلسله جهان بینی اسلامی آقای مطهری بود در آن زمان، اما اگر کتاب را ببینید متوجه می شوید به کتاب های زیادی از غربیان ارجاع شده که اینها کار شخص بنده بود. در فلسفه اخلاق هم بدین صورت. بنابراین مراد از شاگردی آقای مصباح اگر چیزی است که در حوزه های علمیه متعارف است من تکذیب می کنم جز در عیب النفس اسفار که من سرکلاس ایشان بودم.

من به جهت 3 ویژگی به شخص آقای مصباح علاقه داشتم، می گویم علاقه داشتم و تاکید می کنم من هیچ گاه مرید آقای مصباح نبودم و مرید دینی نبودم در طول عمرم، چه شرقی چه غربی چه کهنه چه نو. جهت اول علاقه ام آقای مصباح تا جایی که من اطلاع داشتم یگانه روحانی ای بود که در آن زمان در دهه 50، که به ضرورت یادگیری علوم و معارف غربی توجه داشت و تاکید داشت طلاب باید علوم و معارف غربی را یاد بگیرند، این برای من که همیشه مجذوب فرهنگ و نه تمدن غربی بودم علاقه برانگیز بود. البته شکی نیست که کسی مثل آقای مصباح غرب شناسی می کرد فقط برای غرب ستیزی اما به هر حال مقدمه غرب ستیزی غرب شناسی بود که آن را هیچ روحانی دیگری در حوزه تجویز نمی کرد. آقای بهشتی در همان زمان ها چه در تهران چه در قم کسی بودند که ترغیب می کردند طلاب را برای یادگیری علوم و معارف جدید غربی ولی ایشان شخصیت مستقیری در حوزه علمیه نبودند. در مدرسه منتظره یا حقانیه قم آقای بهشتی و مصباح دو چهره ای بودند که وزانت علمیشان بیش از بقیه بود و اتفاقا در تقابل حادی هم با هم بودند. تنها روحانی در حوزه علمیه که دوست داشتند طلاب با فرهنگ غربی آشنایی پیدا کنند آقای مصباح بودند و من از این جهت بسیار لذت می بردم.

نکته دوم عامل علاقمندی من به ایشان این بود که آقای مصباح در آن زمان خیلی از جلال و جبروت و جاه و مقامی که حول روحانیون بود کناره می گرفت. آقای مصباح کسی نبود که شان روحانی برای خودش بتراشد خیلی ساده تر رفت و آمد می کرد، ساده تر با طلاب تماس داشت و من که بواسطه پدرم با روحانیت آشنا بودم برایم جذابیت داشت که آن دنگ و فنگی که روحانیون در اطراف خودشان پدید می آوردند در ایشان نبود.

نکته سوم این بود که آقای مصباح معمولاً اهل تامل بود، معمولاً بر سخنان خودش نظارت داشت، من به ندرت دیدم سخنی از دهان ایشان بپرد بلکه معمولاً سخنانش را مزمزه می کرد و با تامل و تانی پاسخ می داد. این در میان روحانیون کم هست، روحانیون ما انگار یک جام جهان نما دارند و وقتی شما یک سوال می کنید فوراً در آن نظر کرده و جواب شما را می دهند. آقای مصباح متامل بود، اهل سنجیده گویی بود و سخنان بی رویه کمتر از ایشان صادر می شد، چرا گاهی که خشمگین می شد حرف بی رویه هم می گفت اما به ندرت، این سه نکته مرا مجذوب آقای مصباح کرده بود اما من مریدش نبودم سه دلیل دیگر داشت که من مرید ایشان نشدم: اول این که آقای مصباح خیلی دست خوش جزم و جمود و تعصب و پیش داوری و بی مدارایی نسبت به هرگونه دگر اندیشی بود و من این روحیه را نمی پسندیدم. من از نوجوانی نسبت به همه افکار خیلی باز بودم، آقای مصباح بسیار متعصب بود و دارای پیش داوری منفی نسبت به دگراندیشان منجمله دکتر شریعتی در آن زمان بود. نکته دوم اینکه آقای مصباح تحمل مخالفت با خودش را نداشت. نمی شد ایشان را به جد نقد کرد، شما باید از آقای مصباح تنها رهنمود بگیرید، نمی توانستید به جد وارد یک بحث با او شوید و مخالفت خود را اعلام کنید. نکته سوم اینکه ایشان خیلی کم مطالعه بود و کتاب های خیلی

محدودی می خواند.

جهت دیگری که من از مریدان ایشان نبودم مربوط می شد به مسائل انقلاب. در زمانی که من با ایشان بودم خودم خیلی موافق انقلاب اسلامی ایران و جمهوری اسلامی بودم و خیلی علاقه شخصی به آقای خمینی داشتم. در آن زمان ولی در نشست و برخاست هایی که من با آقای مصباح داشتم همیشه یک نوع بی اعتنایی به این امور می دیدم و شیفتگی ای که من در آن زمان نسبت به آقای خمینی داشتم در آقای مصباح دیده نمی شد. مصباح اطرافیان خودشان را به جد از اینکه در جنگ شرکت کنند باز می داشتند. در آن زمان بسیاری از آرا و نظاری که بزرگان آن زمان جمهوری داشتند را دارای سبیه مارکسیستی می دیدند، با بسیاری از مواضع آقای بهشتی مخالفت داشتند، وقتی آقای خمینی انجمن حجتیه را تخطئه کردند مصباح در این تخطئه همراه نبود، اینها مواردی است که من آگاهانه نام می برم و اینها چه مواضع حقی بود و چه ناحق در آن زمان که من با آقای مصباح بودم از نظر من رمانده و گریزاننده بود.

شاید الان من بعضی از مواضع آقای مصباح را پسندم چون تحول فکری پیدا کرده ام ولی آن زمان که من در نشست و برخاست با ایشان بودم برای من پذیرنده نبود و این باعث می شد من به این جهت از ایشان اجتناب فکری عاطفی، دوری گزینی فکری عاطفی داشته باشم. الان بعضی از مواضع برای من پذیرفتنی است ولی آن زمان نبود ولی چیزی که الان هم برای من پذیرفتنی نیست این است که آقای مصباح آن مواضعی که آن زمان داشتند را الان انکار می کنند. مثلاً یاد می آید در این سال های بعد من یک بار شنیدم که به بسیجی ها می گفتند همان گونه که ما در سال های جنگ در میدان جنگیدیم الان هم باید در میدان های فرهنگی بجنگیم و من در تعجبم کی آقای مصباح کسی را به جنگیدن ترغیب می کردند و این اصلاً برای من پذیرفتنی نیست که ایشان روی گذشته خاک می پاشند.

من خاطراتی دارم از کسانی که می خواستند به جبهه بروند و در عین حال رضایت آقای مصباح را هم داشته باشند اما این رضایت حاصل نمی شد. من به چیزهای بیشتری اشاره نمی کنم و از این موج افشاگر که در مملکتان به وجود آمده اصلاً استقبال نمی کنم و نظرم این است یکی از صفات خوب خداوند که ما باید داشته باشیم ستارالعیوب بودن است. من بسیار از روحیه افشاگری که یک روحیه مارکسیستی است منزجرم. یکی دیگر از دلایلم برای بازگو نکردن همه چیز این است که اگر چیزی نقل کنم به شدت تکذیب خواهد شد و در اوضاع و احوال کنونی هیچ کسی در هیچ جا به نفع من شهادت نخواهد داد بنابراین من خودم را در مهلکه ای حقوقی نمی اندازم ولی این چیزها را نمی توانستم بگذرم چون همه کسانی که آقای مصباح را می شناسند چه موافقان و چه مخالفان این نکات را تایید می کنند

منبع/ انتخاب

برچسب ها: [حوزه علمیه](#) [1]

[فرهنگ](#) [2]

[تاریخ](#) [3]

[انقلاب](#) [4]